فهرست

[پیشگفتار 2](#_Toc179208953)

[تعارض ماده اجتماع در آیه و روایت 2](#_Toc179208954)

[حل تعارض 2](#_Toc179208955)

[وجه اول 3](#_Toc179208956)

[وجه دوم 3](#_Toc179208957)

[وجه سوم 3](#_Toc179208958)

[وجه چهارم 4](#_Toc179208959)

[روایت دوم 5](#_Toc179208960)

[بررسی دلالت روایت 7](#_Toc179208961)

[نکته اول 7](#_Toc179208962)

[نکته دوم 8](#_Toc179208963)

[نکته سوم 8](#_Toc179208964)

[نکته چهارم 8](#_Toc179208965)

[نکته پنجم 8](#_Toc179208966)

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ**

**موضوع: مبحث نگاه / استثنائات از عدم جواز نظر به اجنبی**

# پیشگفتار

در خصی روایات مانعه‌ای به عنوان طایفه اول ذکر شده است که در باب ۱۲۵ مقدمات نکاح وسائل آمده است، اولین روایت موثقه عبدالملک بن عتبه نخعی بود که چهار پنج موضوع در ذیل این روایت مطرح شد و به بحث ششم در روایت رسیدیم و آن این بود که بین این روایت و امثال این روایت و آیه شریفه عموم و خصوص من وجه می‌شود.

# تعارض ماده اجتماع در آیه و روایت

این بحثی است که از یک طرف باید مورد مداقه قرار بگیرد این روایت و امثال این روایت به نحو مطلق می‌گوید خصی نمی‌تواند نگاه کند و جلوی او نمی‌شود کشف کرد به نحو مطلق؛ چه خصی فاقد قوه شهویه یا واجد قوه شهویه باشد.

و از آن طرف آیه شریفه هم موضوعش تابعین غیر اولی الاربه هستند، با آن تفسیری که شد یعنی فاقد درک و قوه شهوانیه است و آن هم اعم است از اینکه خصی باشد یا خیر.

ماده اجتماع این دو خصی فاقد می‌شد. در این ماده اجتماع آیه شریفه می‌فرماید که کشف جایز است و این روایت و امثال آن‌ها می‌فرمایند جایز نیست و نگاه هم جایز نیست. این یک عموم و خصوص من وجهی می‌شد که ماده اجتماع آن محل تعارض می‌شد.

# حل تعارض

قبل از اینکه ادامه وجوه حل این تعارض را عرض کنیم، این را یادآوری کنم که محمول در این دو قضیه؛ یکی در تابعین غیر اولی الاربه و یکی هم روایت موثقه عبدالملک، محمول ممکن است کمی باهم تفاوت داشته باشد ولی جمع در مرتبه موضوع، مقدم بر جمع در مرتبه محمول است، همین که محمول‌ها یک قدر متفق‌علیه دارند، همین باید در مقام نسبت‌سنجی بیاید. ابتدا سراغ موضوع می‌آییم.

عنوان کلی مسئله این است، این قاعده اصولی است، جمع در مرتبه موضوع مقدم است بر جمع در مرتبه محمول، این یک قاعده کلی و به عنوان یک قاعده اصولی در خاطر و ذُکرتان باشد، . دلایل و وجوه و بحث‌های آن در جای خود. اما قاعده این است اگر گفت اکرم العالم، بعد فرمود لا تکرم العالم الفاسق، این می‌گوید اکرم العالم، آن می‌گوید لا تکرم الفاسق، یا لا تکرم العالم الفاسق، فرقی نمی‌کند، اینجا کسی بین اکرم و لا تکرم را نمی‌سنجد که چگونه باید جمع کرد؟ چون اکرم و لاتکرم اگر باشد ممکن است یک راه‌حلی داشته باشد، یا یکی بگوید؛ لا یجب، یکی بگوید اکرم، اینجا بین لا یجب یک جمعی وجود دارد ولی قبل از آن در موضوع می‌سنجند و جمع می‌کنند.

این تقدم جمع در مرتبه موضوع است بر جمع در مرتبه محمول، البته بحث دارد، حتی ممکن است استثنائاتی هم برای آن قائل باشیم ولی این علی‌القاعده است که جمع در مرتبه موضوع مقدم بر جمع در مرتبه محمول است.

وجوهی که برای حل تعارض در ماده اجتماع امکان طرح دارد به این ترتیب است که دیروز شروع کردیم.

## وجه اول

یکی از آن وجوه انصراف روایت عبدالملک و نظرای این روایت از خصی فاقد بود، اینجا که می‌فرماید‌ ام ولد را خصی می‌تواند به او نگاه کند یا نکند، جلوی خصی می‌تواند کشف بکند یا نکند، انصراف به خصیی دارد که واجد درک و قوه شهویه است و الا آن فاقد را سؤال را هم بکنیم می‌گوید آن را نمی‌گیرد. این یک احتمال و یک راه حل و بعید هم نیست.

## وجه دوم

این بود که کسی به نحو قاعده کلی بگوید در تعارض من وجه بین قرآن و روایات، قرآن مقدم است، کتاب مقدم است، در این وجه به عنوان مرجح نمی‌گیریم. یعنی قبل از هر چیزی می‌گوییم کتاب مقدم است.

این وجه دوم بود و دیروز این را مقداری مستبعد دانستیم، الان می‌خواهیم بگوییم این وجه دوم خیلی مستبعد نیست، در اینکه بگوییم در تعارض من وجه، قرآن در ماده اجتماع، مقدم بر روایت است، شبیه آنجایی که در تباین است، اگر آیه شریفه با یک روایت تباین داشته باشد، روایت ضرب علی الجدار می‌شود، اگر آیه دلالت خوب داشته باشد و وضوح داشته باشد و روایتی در مقابل آن باشد، آن کنار گذاشته می‌شود. (البته در صورتی که تباین باشد)، به این سادگی تباین نمی‌شود چون قرآن وجوهی دارد، بطونی دارد، به سادگی نمی‌توان گفت این مباین قرآن است، ولی واقعاً اگر تباین باشد، قرآن طبعاً مقدم هست.

در آنجایی هم که تباین نیست، در جایی که تباین باشد، روشن است، اگر تباین احراز شد، این را زود نمی‌شود احراز کرد، اگر احراز شد، قرآن مقدم است، این از این طرف، از آن طرف هم اگر تباین نبود، عموم و خصوص مطلق و تقیید و تخصیص بود، آن جا قرآن تخصیص و تقیید می‌خورد.

اینجا که من وجه است، محل تأمل است. دیروز گفتیم شاید اینجا همان قواعد تعارض را باید اعمال کرد و تقدم شاید وجهی نداشته باشد، ولی بعید هم نیست که بگوییم گرچه آن اخبار علاجیه‌ای که می‌گوید در جایی که دو روایت تعارض دارد، این‌جور عمل بکنید آن‌ها گرچه اختصاص به تعارض روایات دارد ولی ممکن است کسی بگوید از آن یک قاعده‌ای اصطیاد می‌شود و آن قاعده عبارت است از تقدم قرآن در مورد تعارض بر غیر قرآن. ممکن است کسی این را بگوید، این خیلی چیز مستبعدی نیست.

(تفصیل بحث در اصول و در جایی که کامل‌تر همه ابعاد آن بررسی بشود). این هم راه دوم که دیروز خیلی نپذیرفتیم، الان می‌گوییم این‌جور نیست که کلاً قابل قبول نباشد، ممکن است قابل قبول باشد.

این دو راه حل؛ یا این است که انصراف در روایت عبدالملک و امثال آن قائل می‌شویم؛ حل مسئله

یا آن است که می‌گوییم در تعارض، آیه مقدم است، بخصوص با توجه به این قدر متیقن از آیه که اینجا را شامل می‌شد.

## وجه سوم

اگر قائل شدیم به این که تعارض است و بعد از تعارض باید دید چکار باید کرد؟

بعد از تعارض، اگر در روایات بود، ما اعمال مرجحات می‌کردیم، در تعارض مستقِر، در روایات بعد از استقرار تعارض، رجوع به مرجحات می‌شد که مرجحات هم دو سه مبنای اساسی دارد که جای خود، مبنایی که امام دارند؛ شهرت است و موافقت کتاب و مخالفت عامه. آن را که آقای خویی دارد، موافقت کتاب و مخالفت عامه است.

موافقت و مخالفت کتاب که اینجا یا مصداقی ندارد و یا اگر هم کسی بگوید این روایات علاجیه در تعارض روایات است، کاری به اینجا ندارد، یا اگر مصداق هم داشته باشد، یعنی اگر فحوایی داشته باشد همان است که در وجه دوم گفتیم، فحوایی شاید داشته باشد که قرآن مقدم است.

و اینکه شهرت یا مخالفت عامه، مرجحات شامل اینجا می‌شود یا نمی‌شود؟ علی المبنا است. ممکن است کسی بگوید آن‌ها شامل اینجا می‌شود، اگر بشود، اگر کسی شهرت را بگوید اینجا هم می‌گیرید، آن وقت شهرت ممکن است با همان آیه سازگار باشد.

اگر کسی بگوید شهرت از مرجحات است و ملاک آن در تعارض آیه و روایت هم می‌آید، اینجا همراه با آیه است. این هم شهرت است. قرآن هم گفتیم بعید نیست فحوای آن‌ها، اینجا می‌گوید این مقدم است، همان‌طور که در وجه دوم ذکر کردیم.

یک فحوایی و قاعده از آن‌ها داریم. بنابراین آن آخری اینجا مصداقی ندارد، تفاوتی بین شیعه و سنی در اینجا نیست.

پس وجه سوم این است که؛

۱- اگر بگوییم مرجح شهرت، در مرجحات مقبول است.

۲- اینکه این مرجح در این تعارض آیه و روایت هم جاری است، باز همراه آیه است.

## وجه چهارم

این است که اگر معتقد شدیم تعارض استقرار دارد، جای اعمال مرجحات نیست، در ماده اجتماع به هیچ یک از این دو دلیل نمی‌توانیم تمسک کنیم، تساقط در اینجا معنایش این است که در ماده اجتماع هیچ کدام را نمی‌شود تمسک کرد.

وقتی که تعارض استقرار پیدا کرد، مرجحات هم نبود، تساقط در ماده اجتماع حاصل می‌شود و بعد از تساقط باید به عمومات و اطلاقات مراجعه بکنیم.

در وجه چهارم می‌گوییم اگر این هم باشد عمومات و اطلاقاتی که ما برای حرمت نظر به اجنبی می‌گفتیم، بعید نیست آن‌ها هم منصرف باشند.

یعنی آن‌هایی که می‌گوید نگاه نکن، ظاهرش این است که کسی است که درکی دارد، در معرض اینها است و الا کسی که درک (مخصوصاً به آن معنایی که ما گفتیم؛ فاقد ادراک و قوه) … ادله از آن منصرف است و لذا بعید است که اطلاقاتی هم اینجا باشد. وقتی اطلاقاتی نبود؛ طبعاً اصالة الحلیه و اصالة الجواز و برائة و امثال اینها جاری می‌شود.

این چهار وجهی شد که نتیجه‌ای که از همه آن‌ها می‌گیریم، این است که آیه مقدم است یعنی اینجا خصی فاقد مشمول اطلاق روایت عبدالملک و امثال آن نیست.

# روایت دوم

طبق ترتیبی که در کلام آقای زنجانی آمده است، در وسائل یک ترتیبی دارد، ایشان روایت دوم را اثبات الوصیه قرار داده‌اند، این روایت در مستدرک آمده است و در این وسائل‌هایی که پاورقی‌های آن مستدرک است، اولین حدیث مستدرک در همین باب است.

در مستدرک الوسائل این حدیث نقل شده است از علی بن حسین مسعودی فی اثبات الوصیه که روایت طبعاً مرسله است، این در کتاب تاریخی اثبات الوصیه است. (البته کتاب اثبات الوصیه کتاب خیلی خوب و ارزشمندی است، گرچه به لحاظ فنی مواجه با ارسال است، ولی کتاب خیلی ارزشمندی است. ولی از جهات سندی هم انتساب محل بحث است و هم اینکه فرازها و مفادهایی که در کتاب آمده است، محل ارسال است یعنی سند ندارد، شبیه کتب تاریخی است)

این روایت در مستدرک از اثبات الوصیه مسعودی نقل شده است، مسعودی از علمای بزرگ بوده است و کتاب او واقعاً کتاب ارزشمندی است.

داستان این روایت مفصل است، یعنی در واقع یک قطعه تاریخی مفصل است و شأن نزول این داستان تاریخی هم موضوع امامت امام جواد علیه‌السلام بعد از امام رضا علیه‌السلام است.

چون امامت ایشان در کودکی و قبل از بلوغ ظاهری شرعی بود، طبیعی است که محل حرف و حدیث قرار گرفت و افراد زیادی مورد مبتلای به تردید شدند، این برای من جالب است و خیلی تکان‌دهنده بود، در این کتاب دارد در این مواضعی که نقل می‌کنیم دارد که از یونس بن عبدالرحمن سؤال کردند که این آقازاده که در سنین کودکی است و به عنوان امام منصوب شده است، چه کار باید بکنیم؟

یونس شخصیت بزرگی است و از اصحاب اجماع و با آن عظمت، یونس از کسانی است که کنار جمعی، مقابل واقفیه ایستاد و از کسانی که در شکستن صولت واقفیه و تقویت امام رضا علیه‌السلام نقش بی‌بدیلی دارد، از نظر تاریخی نقش یونس در شکستن آن اکثریت و غلبه‌ای که واقفیه داشتند خیلی نقش داشت.

از آن طرف هم تأکیداتی که راجع به ایشان آمده است، اصحاب اجماع به شمار می‌آید، روایات کثیر و مقامات، جایگاه یونس بن عبدالرحمن بر اساس این نکاتی که عرض کردم، بسیار جایگاه ممتاز و برجسته‌ای است.

(قبل از ادامه این بخش) آن جمله را مکرر نقل کرده‌ام که خیلی قصه قشنگی است که در رجال کشی آمده است که یونس بن عبدالرحمن می‌گوید خدمت امام رضا سلام‌الله‌علیه بودیم که جمعی در زدند، حضرت خادمشان را فرستاد در را باز کرد، گفت این آقایان آمده‌اند می‌خواهند شما را ببینند.

حضرت می‌دانست که اینها با یونس مخالف هستند، یونس گفت به آن اتاق برو تا تو را نبینند، بعد اینها هم شیعه بودند، منتهی شیعه‌ای که تحت تأثیر واقفیه بودند، واقفیه برای اینکه کار خودشان را جلو ببرند، کسانی مثل یونس بن عبدالرحمن را بدنام کرده بودند، تا جایی که حتی بعضی از شیعیان واقعی هم به یونس بن عبدالرحمن خوش‌بین نبودند.

حضرت به یونس می‌گوید به آن اتاق برو تا اینها تو را نبینند، امام تقیه کرد، نه جلوی واقفیه، جلوی شیعه معتقد به امام رضا که تحت تأثیر تبلیغات واقفیه با مثل یونس مخالف بودند. شبیه آن که ما در زمان امام راجع به شهید بهشتی و امثال اینها می‌دیدیم.

رفت آنجا و این که در کشی آمده است، این قصه سند معتبر هم دارد، یونس می‌گوید من آن طرف بودم، اینها نمی‌دانستند و جلوی امام کلی از من بدگویی کردند، امام هم هیچ دفاعی نفرمودند و گوش کردند. یعنی معلوم می‌شود اینها اینقدر محکم بودند که اصلاً می‌دید اگر هم بگوید فایده‌ای ندارد. امام هیچ چیز نگفت.

یونس می‌گوید خیلی غمگین و محزون شدم، دلگیر شدم، اینها آمدند، من هم فدوی امام هستم و خودم را جلو انداخته‌ام، جلوی واقفیه ایستاده‌ام، اینها اینقدر از من بدگویی و شماتت کردند و امام هم هیچ دفاعی نکرد. تمام شد و رفتند و یونس آمد خدمت حضرت.

حضرت دید خیلی غمگین است، به یونس گفت که آیا قانع نیستی و راضی نیستی که امام تو از تو راضی است؟ به امام می‌گوید تو از من راضی هستی؟ امام می‌فرماید من از تو راضی هستم. می‌گوید این برای من کافی است و آرام شد که رضایت امام او را آرام کرد. این هم مژده بزرگی بود که امام می‌گوید من از تو راضی هستم.

یونس این‌جور جلالتی دارد، واقعاً شخصیت ممتاز در بین اصحاب ائمه است.

ایشان با این شخصیتش، در اثبات الوصیه آمده است که بعد از امام رضا که امامت امام جواد بود و آن هم قبل از سنین بلوغ ظاهری شرعی، از او سؤال کردند چه کنیم؟ گفت باید یک نائبی پیدا کرد، تا امام به بلوغ برسد. خیلی این حرف ناصحیح و نادرستی بود و هیچ آدمی با سن بالا با آن جلالت، اینجا یک ضلّه‌ای از او صادر شد. عده‌ای آنجا به او اعتراض کردند. دنبال آن این قصه واقع شد.

چون این حرف و حدیث‌ها بود، برای اثبات و اطمینان به امامت امام جواد، رفتند سؤالاتی مطرح کردند و حضرت سؤالات را جواب داد و برای اینها یک اطمینانی پیدا شد.

«فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ ذَکَرَ فِیهِ اِجْتِمَاعَ وُجُوهِ اَلشِّیعَةِ بَعْدَ اَلرِّضَا علیه‌السلام فِی بَغْدَادَ فِی دَارِ عَبْدِ اَلرَّحْمَنِ بْنِ اَلْحَجَّاجِ وَ مَشُورَتَهُمْ وَ قَصْدَ ثَمَانِینَ مِنْ فُقَهَائِهِمُ اَلْحَجَّ لِمُشَاهَدَةِ أَبِی جَعْفَرٍ علیه‌السلام»[[1]](#footnote-1) هشتاد را در موعد حج و موسم فرستادند، برای اینکه با حضرت ملاقات کنند و اطمینان بکنند و سؤالاتی را هم ردیف کرده بودند که بپرسند. اصل داستان این است.

ضمن این داستان مفصل که عزیمت جمع زیادی از فقها و محدثین شیعه برای ملاقات با امام جواد و طرح سؤال‌هایی از ایشان، تا به اطمینان برسند؛ از جمله سؤالاتی که آنجا مطرح شده است این است؛ «جُعِلْتُ فِدَاکَ أُمُّ وَلَدٍ لِی إِلَی أَنْ قَالَ قُلْتُ اَلْخَصِیُّ یَدْخُلُ عَلَی اَلنِّسَاءِ؟» ضمن اینها یکی از سؤال‌ها این بود که البته قبل آن دارد که عین این سؤال از امام کاظم و امام رضا علیهماالسلام انجام شده بود و جواب همه هم یکی بوده است، این سؤالی است که از دو سه امام پرسیده شده بود، «اَلْخَصِیُّ یَدْخُلُ عَلَی اَلنِّسَاءِ؟» خصی می‌تواند وارد بر زن‌ها بشود و با آن‌ها معاشرت بکند، یعنی نگاه بکند، کنایه از نگاه هست،

این سؤال از دو سه امام شده است، طبق این نقل و هر دو سه امام هم حَوَّلَ وَجْهَهُ روی برگرداندند، از دو سه امام سؤال شده است، تا پایان این قطعه می‌گوید از امام جواد علیه‌السلام هم این سؤال شد. قبلش هم دارد که از امام کاظم علیه‌السلام سؤال شده است، أَعْرَضَ وَجْهَهُ بعد می‌گوید «حَجَجْتُ بَعْدَ ذَلِکَ فَدَخَلْتُ عَلَی اَلرِّضَا علیه‌السلام فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذِهِ اَلْمَسَائِلِ فَأَجَابَنِی بِالْجَوَابِ اَلَّذِی أَجَابَ بِهِ مُوسَی علیه‌السلام»، آن هم همینطور.

از امام جواد علیه‌السلام هم که سؤال کردیم دیدیم عین همان است، چون سؤالات را امام جواد علیه‌السلام خیلی درست و صحیح و روی اصول جواب داد، از جمله اینجا عین پدر و جدشان، حَوَّلَ وَجْهَهُ که برداشت از این بوده است که این حوّل و اعرضَ یک چیز استنکاری بوده است که این چه سؤالی است که می‌کنی؟ نه نمی‌تواند. این‌جور برداشتی بوده است.

منتهی در این نقل موضع امام رضا و امام کاظم علیهماالسلام این بوده است که حَوَّلَ وَجْهَهُ، أَعْرَضَ وَجْهَهُ و از آن برداشت شده است که معلوم است که این کار درست نیست.

فرقی که جواب امام جواد علیه‌السلام دارد این است که یک تکمله‌ای دارد، «ثُمَّ اِسْتَدْنَانِی وَ قَالَ مَا نُقِصَ مِنْهُ إِلاَّ اَلجِبَابَةُ اَلْوَاقِعَةُ عَلَیْهِ» بعد می‌گوید امام جواد علیه‌السلام (در همان کودکی) من را نزدیک خودشان خواستند و از نزدیک فرمودند «مَا نُقِصَ مِنْهُ إِلاَّ اَلجِبَابَةُ اَلْوَاقِعَةُ عَلَیْهِ» هیچ فرقی ندارد، مثل دیگران است، فقط یک جبابتی حاصل شده است.

این جبابت اینجا یک نسخه است و یک نسخه دیگر خناثت است، الا الخناثه الواقعه علیه یا «إِلاَّ اَلجِبَابَةُ اَلْوَاقِعَةُ عَلَیْهِ» اگر جبابت باشد، جب همان قطع است، یعنی مقطوع الآله است، معلوم می‌شود اینجا مقصود از خصی، خصی مقطوع الآله بوده است. اگر خناثت باشد، مقطوع الآله نیست همان حال خنوثیت و خواجگی که داشته است.

حضرت می‌فرماید این با بقیه فرقی ندارد، ظاهر معنا این است که به خاطر خناثه‌ای که بر او عارض شده است یک خواجگی و حال خاص بر او عارض شده است.

یا اینکه «إِلاَّ اَلجِبَابَةُ اَلْوَاقِعَةُ عَلَیْهِ» یعنی قطع آلت هم شده است، این چیزی است که امام در ادامه می‌فرماید. پس فرقی با بقیه ندارد، آن فرقی هم که دارد چیزی نیست که این را متمایز از بقیه بکند.

این حدیث دوم است که در اثبات الوصیه آمده است از لحاظ سند محل تردید است و ارسال دارد ضمن اینکه اسناد کتاب هم محل بحثی هست ولی اگر آن حل بشود این نقل، یک نقل تاریخی بدون سند است و نمی‌شود به آن اعتماد کرد؛ گرچه چون در این بحث روایات متعدد است، همدیگر را تأیید می‌کنند، بعضی هم معتبر بودند مثل روایت عبدالملک.

# بررسی دلالت روایت

چند نکته در این روایت هست که عرض می‌کنیم

## نکته اول

اینکه در اینجا حکم برای خصی هست و مطلق خصی را می‌گیرد و طرف مقابل ‌ام ولد و کذا کذا نیست، یدخل علی النساء، مطلق خصی را می‌گیرد و مطلق زن‌ها را می‌گیرد که بحثی نیست.

## نکته دوم

که اینجا واضح‌تر از روایت عبدالملک است، این است که خصی اینجا انصراف خوب دارد به خصیی که فاقد نیست، واجد است، چون امام می‌فرماید این فرقی با بقیه ندارد، فرقی ندارد یعنی آن درک و قوه را دارد. تا اینجا انصراف هم لازم نیست در روایت عبدالملک بایست می‌گفتیم انصراف دارد به خصی واجد، اما این قوی‌تر از انصراف است و یک ظهور اقوای از انصراف باشد؛ چون می‌گوید «مَا نُقِصَ مِنْهُ إِلاَّ اَلجِبَابَةُ اَلْوَاقِعَةُ عَلَیْهِ» از جهات مختلف مثل آدم‌های عادی و متعارف است. این هم نکته دوم که اینجا جای تعارض نیست، به وضوح می‌گوید «مَا نُقِصَ مِنْهُ إِلاَّ اَلجِبَابَةُ اَلْوَاقِعَةُ عَلَیْهِ»

## نکته سوم

اینکه بر خلاف آنچه که در نقل از امام کاظم و امام رضا علیهماالسلام در این مسئله آمده است که از حَوَّلَ وَجْهَهُ و أَعْرَضَ وَجْهَهُ استفاده حرمت می‌شد، با یک تأملی، اما آنچه که از امام جواد علیه‌السلام نقل شده است، ظهور در حرمت اوضح است، آن‌ها مفید حرمت بودند با همین که أَعْرَضَ، اما این مفید حرمت است به اینکه بعد امام تکمیل کردند «مَا نُقِصَ مِنْهُ إِلاَّ اَلجِبَابَةُ اَلْوَاقِعَةُ» یعنی این مثل بقیه است، در بقیه نگاه به زن‌ها حرام است، لذا وضوح در دلالت حرمت بیشتر از آنچه که از دو امام قبل نقل شده است.

## نکته چهارم

این که «یَدْخُلُ عَلَی اَلنِّسَاءِ» در اینجا آمده است، ظاهر این دخول علی النساء است که نگاهی در آن باشد و این نگاه اطلاق دارد، هم به بدن است، هم سر است، هم مو است، این هم یک اطلاقی است که شاید از قبلی‌ها بهتر باشد، بهتر از روایت عبدالملک باشد که نهایتاً گفتیم شاید سر و گردن را نگیرد، اما این سر و گردن را هم می‌گیرد؛ «یَدْخُلُ عَلَی اَلنِّسَاءِ» بخصوص که بعد فرمود؛ «مَا نُقِصَ مِنْهُ إِلاَّ اَلجِبَابَةُ اَلْوَاقِعَةُ عَلَیْهِ» یعنی این هم مثل بقیه است، بقیه سر و صورت را هم نمی‌توانند نگاه بکنند. این هم از جهت دیگر شمول و وضوح بیشتری دارد.

قبل از اینکه به نکته پنجم بپردازیم، در آن که گفتیم حَوَّلَ وَجْهَهُ و أَعْرَضَ وَجْهَهُ این هم باید در آن بحث‌های سیره مورد توجه قرار بگیرد. در سیره‌های عملی، یک چیزی است که می‌تواند مورد توجه قرار بگیرد.

## نکته پنجم

این «إِلاَّ اَلجِبَابَةُ اَلْوَاقِعَةُ» است که دو نسخه دارد، این دو نسخه چگونه باید باشد، ان‌شاءالله فردا.

1. [مستدرك الوسائل، المحدّث النوري، ج14، ص287.](http://lib.eshia.ir/11015/14/287/%D8%B7%D9%88%D9%8A%D9%84) [↑](#footnote-ref-1)